

إضاءة من السجن روشنگری از زندان

في السجن يوسف ع نبي مرسل لا يترك الدعوة إلى الله، فلا بد أن يكون هناك تأثير في نفوس السجناء، كأي مجتمع إنساني في مواجهة رسالات السماء، ولا بد أن ينقسم المجتمع إلى جهتين جهة تؤمن وجهة تكفر، هكذا انقسمت المجتمعات التي بعث فيها الرسل ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ﴾ (النمل: ٢٥).

يوسف ع در زندان نیز پیامبری فرستاده شده بود که دعوت به سوی خداوند را ترک نکرد؛ پس باید در درون زندان نیز تأثیری بر زندانیان وجود داشته باشد. درست مانند هر جامعه‌ی انسانی در مواجهه با رسالت‌های آسمانی، لاجرم جامعه به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی مؤمن و بخشی کافر؛ جامعه‌هایی که فرستادگان در آنها مبعوث شدند، به همین صورت تقسیم می‌شدند. «(و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید، ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند)».

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانِ﴾ (يوسف: ٣٦)، والفتيان اللذان دخلا معه

السجن كذلك فأحدهما كان قريباً من الإيمان برسالة يوسف والثاني مكذباً، وهما مختلفان في هذه الرسالة بين التصديق والتكذيب، أقبل على يوسف ع أحدهما رأى رؤيا هي: ﴿قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا﴾

(يوسف: ٣٦)، والثاني مكذب برسالة يوسف ع، فكذب ﴿وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي

أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ﴾ (يوسف: ٣٦) وكان يريد ان

يؤول يوسف ع كذبه، ليطعن برسالة يوسف ع، فهما إذن أقبل على

يوسف ليحلا خلافاً بينهما حول رسالة يوسف ع ﴿نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ

مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، ولذا قال يوسف في آخر كلامه معهما ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ

الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ فحصل ما أخبرهما به يوسف ع، سيثبت أن الرؤيا

حق من الله، ولا ينكرها إلا القوم الكافرون وبالتالي تثبت نبوة يوسف ع،

التي كانت تدور حول الرؤيا، ولذا ﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ﴾ ترقباً هذا ﴿أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ﴾، وبهذا يحسم النزاع ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ (يوسف: ٤١).

«(دو جوان نیز با او به زندان افتادند)». وضعیت دو جوانی که با او وارد زندان شدند، به این صورت بود که یکی از آنان نزدیک به ایمان به رسالت یوسف، و دومی تکذیب کننده بود و تفاوت این دو در این رسالت در تصدیق و تکذیبشان بود. یکی از آن دو که رؤیایی دیده بود به یوسف ع رو کرد و گفت: «(گفت: در خواب، خود را دیدم که انگور می فشارم)» و دومی که تکذیب کننده‌ی رسالت یوسف ع بود، گفت: «(دیگری گفت: خود را دیدم که نان بر سر نهاده، می برم و پرندگان از آن می خورند)» و می خواست که یوسف ع دروغش را تأویل نماید تا به این ترتیب، به رسالت یوسف ع طعنه‌ای بزند. این دو به سوی یوسف آمدند تا اختلافشان را در مورد رسالت یوسف ع را حل کنند: «(ما را از تعبیر آن آگاه کن، که از نیکو کارانت می بینیم)». به همین دلیل یوسف در انتهای سخنش با آن دو فرمود: «(آنچه درباره‌اش نظر می خواستید به پایان آمده و قطعی است)». حاصل شدن آنچه یوسف ع به آن دو خبر داده بود ثابت می کند که رؤیا، حقی از سوی خداوند است و فقط گروه کافران انکارش می کنند و به دنبال آن، پیامبر بودن یوسف ع ثابت می شود؛ نبوتی که حول رؤیا می چرخد و از همین رو «(ای دو هم‌زندان)» منتظر این باشید که «(یکی از شما برای مولای خویش شراب ریزد، اما دیگری را بر دار کنند و پرندگان از سر او بخورند)». و به این ترتیب نزاع پایان داده شد. «(آنچه درباره‌اش نظر می خواستید به پایان آمده و قطعی است)».

فعاقبة الإيمان خير الدنيا والآخرة، و عاقبة الكفر خسارة الدنيا والآخرة، وهذا ما حصل معهما، فهما جاءا مختلفان حول رسالة يوسف ع.

عاقبت ایمان، خیر دنیا و آخرت و عاقبت کفر، خُسران دنیا و آخرت می باشد؛ و این، همان چیزی بود که برای آن دو به دست آمد؛ در حالی که با دو دیدگاه متفاوت درباره‌ی رسالت یوسف ع آمده بودند.

كما أن يوسف لم يُؤوّل الرؤيا في أول كلامه، بل بيّن لهم رسالته، وأنه مؤيد بملكوت السماوات، ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (يوسف: ۳۷)، وانه يدعو إلى توحيد الله ونبذ عبادة العباد للعباد ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (يوسف: ۳۹ - ۴۰).

يوسف در همان ابتدای سخنش رؤیا را تأویل نکرد؛ بلکه رسالتش را برای آنان بیان نمود و اینکه تأیید شده با ملکوت آسمان‌ها می‌باشد. «(گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آنها چنان که پروردگرم به من آموخته است، خبر می‌دهم. من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام)»؛ او به سوی توحید خداوند و به دور افکندن پرستش‌بندگان توسط بندگان دعوت می‌کند. «(ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند واحد قهار؟ * شما غیر از خداوند یکتا چیزی جز نام‌هایی را که خود و پدران‌تان آنها را اینگونه خوانده‌اید و خداوند حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است، نمی‌پرستید. هیچ حکمی جز حکم خدا نیست. فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)».

ثم انتقل يوسف إلى تأويل رؤيا الصادق، وتأويل الرموز التي رتبها الكاذب، فينجو الصادق بصدقه، ويهلك الكاذب بكذبه وتكذيبه على الله وبرسالة يوسف ع.

پس از آن یوسف سراغ تأویل رؤیای صادق، و رمز و رازهایی که فرد دروغ‌گو پشت سر هم چیده است، می‌رود. فرد راست‌گو با راست گفتنش نجات یافت و فرد دروغ‌گو با دروغ و تکذیبش نسبت به خداوند و رسالت یوسف ع به هلاکت رسید.

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا...﴾ (يوسف: ۴۲)، والظن هنا بمعنى اليقين قال تعالى: ﴿... قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ

فِنَّهُ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿البقرة: ۲۴۹﴾، أي أنهم على يقين من لقاء الله. ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (الأنبياء: ۸۷)، أي تيقن أن الله لن يضيق عليه رزقه.

«(به یکی از آن دو که یقین داشت رها می شود، گفت:....)» ؛ کلمه‌ی «ظن» در اینجا به معنای «یقین داشتن» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «... (آنانی که یقین داشتند با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند)» ؛ یعنی کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند. «(و ذوالنون را، آنگاه که خشمناک برفت و می‌دانست که هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، در تاریکی ندا داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزهی و من، از ستم‌کاران بادم)» ؛ یعنی یقین داشت که خداوند روزی اش را تنگ نمی‌گرداند.

وأوحى الله ليوسف ع: إن هذا السجين سينجو وسيكون قريباً من الملك (بروياً السجين)، وأوحى الله ليوسف ع: إن الملك سيخرجه من السجن وإن هذا السجين سيكون سبب خروجه من السجن، ولهذا قال له يوسف ع: ﴿أذْكَرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، أراد بهذا أن يبين لهذا السجين علمه بالغيب، عندما سيضطر في المستقبل إلى ذكره عند الملك، كما أراد لفت انتباه السجين إلى حاله وليذكره في المستقبل عند الملك إذا رأى الرؤيا التي ستكون سبباً في خروج يوسف ع من السجن.

خداوند به یوسف ع وحی فرمود که این زندانی نجات خواهد یافت و به پادشاه نزدیک خواهد شد (به واسطه‌ی رؤیای زندانی). خداوند به یوسف ع وحی نمود که پادشاه او را از زندان بیرون می‌آورد و این زندانی، باعث خارج شدن او از زندان خواهد شد؛ به همین دلیل یوسف ع به او فرمود: «(مرا نزد اربابت یاد کن)»؛ با این سخن، خواست برای این زندانی روشن کند که از غیب به او خبر داده شده است؛ آن هنگام که در آینده مجبور خواهد شد که او را نزد پادشاه یاد کند، همان طور که می‌خواست نظر زندانی را به وضعیتش جلب کند و اینکه او در آینده در پیشگاه پادشاه هنگامی که رؤیایی که سبب و وسیله‌ای برای خارج شدن یوسف ع از زندان می‌شود، او را به یاد بیاورد.

وهنا التفت يوسف ع إلى الأسباب، ومع أنه لم يغفل عن مسبب الأسباب كما توهم بعضهم أنه طلب معونة السجين والملك وغفل عن الله سبحانه، ولكن مع هذا فإن يوسف ع أشرك عندما جعل للأسباب قيمة ووزناً في ميزانه، وهو ع الذي لمس آيات الله ومعجزاته التي نجا بها فيما مضى من حياته، وهذا الشرك الخفي ذكر في آخر سورة يوسف ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (يوسف: ١٠٦).

اینجا بود که یوسف ع به اسباب و علتها متمایل شد، با اینکه از مسبب اسباب غافل نشده بود؛ نه آن گونه که برخی از آنان متوهم شدند که او از زندانی و پادشاه طلب یاری نمود و از خداوند سبحان غافل شد؛ ولی با این حال، یوسف ع آن هنگام که برای اسباب و وسیله‌ها ارزش و مقداری در میزانش قائل شد، شرک ورزید در حالی که او (ع) کسی بود که نشانه‌ها و معجزات خداوند را که در ادوار پیشین زندگی‌اش باعث نجاتش شده بودند، لمس کرده بود. این همان شرک پنهان است که در انتهای سوره یوسف ذکر شده است: «و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک».

عن شعيب العرقوفى، عن أبي عبد الله ع، قال: (إن يوسف أتاه جبرائيل فقال له: يا يوسف إن رب العالمين يقروك السلام ويقول لك من جعلك في أحسن خلقة؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، ثم قال له: ويقول لك من حبيبك إلى أبيك دون إخوتك؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض وقال أنت يا رب، قال ويقول لك: من أخرجك من الجب بعد أن طرحت فيها وأيقنت بالهلكة؟ قال: فصاح ووضع خده على الأرض، ثم قال أنت يا رب، قال: فإن ربك قد جعل لك عقوبة في استغاثتك بغيره فلبثت في السجن بضع سنين، قال: فلما انقضت المدة، وأذن الله له في دعاء الفرج، فوضع خده على الأرض، ثم قال: (اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بوجه آبائي الصالحين إبراهيم وإسماعيل وإسحق ويعقوب) ففرج الله عنه.

شعيب بن عرقوفی از امام صادق ع روایت می‌کند که فرمود: «جبرئیل نزد یوسف آمد و به او عرض کرد: ای یوسف! پروردگار جهانیان به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را در نیکوترین شکل بیافرید؟

فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی تو را حبیب و دل‌بند پدرت نمود، و نه برادرانت را؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! و به تو می‌فرماید: چه کسی پس از افتادنت در چاه و یقین حاصل شدن به هلاکت تو، تو را از آن بیرون آورد؟ فرمود: صیحه‌ای زد و گونه‌اش را روی زمین قرار داد و سپس عرض کرد: تو ای پروردگار! عرض کرد: پروردگارت به جهت کمک خواستن از غیر خودش، عقوبتی برایت مقرر فرموده است. ایشان چند سال در زندان بماند. فرمود: زمانی که مدت به پایان رسید و خداوند به ایشان اجازه‌ی دعای فرج را داد، گونه‌اش را بر زمین قرار داد و فرمود: بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربرگرفته است، با صورت پدران صالحم، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب روی به سوی تو می‌آورم؛ و خداوند او را رهایی داد».

قلت: جعلت فداك أندعو نحن بهذا الدعاء؟ فقال ادع بمثله: اللهم إن كانت ذنوبي قد أخلقت وجهي عندك فاني أتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة (عليهم السلام) ((تفسير القمي - علي بن إبراهيم القمي: ج ١ ص ٣٤٤)).

عرض کردم: فدایت کردم، آیا ما هم به همین شکل، دعا کنیم؟ فرمود به همانند آن: «(بارالها! اگر گناهانم در پیشگاه تو صورتم را دربرگرفته است، با صورت پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (عليهم السلام) روی به سوی تو می‌آورم)».

قال يوسف ع للسجين: ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾، وسبب التفات يوسف للأسباب هو الشيطان ﴿فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ فكانت النتيجة: ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ (يوسف: ٤٢)، وهذا الشيطان (أي الشر) هو الظلمة التي لا يخلو منها مخلوق، فالنور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه، ومع ان هذه الظلمة قليلة في كيانات الأنبياء النورانية المقدسة، ولكنها موجودة ولها أثر على حركتهم (عليهم السلام)، ولهذا فهم يحتاجون إلى العصمة من الله ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ

خَلْفَهُ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى
كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿(الجن: ٢٧- ٢٨).﴾

یوسف ع به زندانی فرمود: «(مرا نزد اربابت یاد کن)» و عامل توجه یوسف به اسباب و وسایل، شیطان بود. «(و شیطان از خاطرش زدود که پیش اربابش از او یاد کند)» نتیجه این شد که «(و چند سال در زندان بماند)». این شیطان (یا شرّ و بدی) همان ظلمتی است که هیچ آفریده‌ای از آن خالی نمی‌باشد، و نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد، فقط خداوند سبحان است. با اینکه این ظلمت در سرشت پیامبران نورانی مقدّس، اندک است، ولی وجود دارد، و بر حرکت ایشان (علیهم السلام) تاثیرگذار است، و از همین رو آنها به عصمت از سوی خداند نیازمند می‌باشند. «(مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و از پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد، شماره کرده است)».

فلولا هذه الظلمة لما احتاجوا إلى العصمة، ومن يعتقد غير هذا فهو ينزلهم منزله الله سبحانه عما يشركون، وهذه المغالاة في التنزيه لهم (عليهم السلام) حتى يوصلهم بعض من يجهل الحقيقة إلى مرتبة نور لا ظلمة فيه، هي شرك يخطأ من يعتقده، كما ان من يستخف بعصمتهم وبحقهم ومرتبتهم يكفر بحقهم ويخطأ، وقد بيّن سبحانه في القرآن أثر هذه الظلمة في مسيرة الأنبياء في مواضع كثيرة، قال تعالى: ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ (الكهف: ٦٣)، والذي نسي وأنساه الشيطان هو فتى موسى ع وهو يوشع بن نون نبي من أنبياء بني إسرائيل ووصي موسى ع الذي فتح الأرض المقدسة، ومع هذا فلا بد من ملاحظة ان الله سبحانه وتعالى جعل الأنبياء محط نظره، فحتى ما يحصل بسبب هذه الظلمة يكون في النتيجة سبباً يوصلهم ﴿وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ فأصبح نسيان الحوت سبباً دلهم على العالم ع ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ (الكهف: ٦٤)، أو يزيد علمهم ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿ص: ٢٤﴾، فبعد آن تعلم داود ع من هذه الحادثة أن لا يتكلم إلا بعد أن يسمع الخصمين، خاطبه تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿ص: ٢٤﴾.

اگر این ظلمت نبود، به عصمت نیازی نداشتند و اگر کسی غیر از این، اعتقادی داشته باشد، آنان را در جایگاه خداوند قرار داده است؛ خداوند از شرکی که به او روا می‌دارند، منزّه است. این اغراق در منزّه دانستن ایشان (علیهم السلام) به حدی رسیده است که برخی افرادی که نادان به حقیقت هستند، آنان را به مرتبه‌ی نور بدون ظلمت رسانیده‌اند؛ این شرکی است که معتقد به آن، به خطا رفته است؛ همان طور که کسی که عصمت آنان و حق و مرتبه‌ی آنان را کوچک شمارد، در حق آنان کفر ورزیده و به خطا رفته است. خداوند سبحان در قرآن، تأثیر این ظلمت را در موارد متعددی در مسیر پیامبران آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: «(گفت: آیا به یاد داری آن گاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کرده‌ام و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)».

کسی که فراموش کرد و شیطان او را به فراموشی انداخت، جوان مرد موسی ع بود؛ یوشع بن نون، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل و وصی موسی ع که سرزمین مقدس را فتح کرد. با این حال باید دقت کنیم که خداوند سبحان و متعال، پیامبرانش را منزلگاه نظر و نگاهش قرار داده است؛ تا آنجا که حتی آنچه بر اثر این ظلمت به دست می‌آید، سبب و وسیله‌ای برای رسانیدنشان می‌شود: «(و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)»؛ فراموش کردن ماهی، عاملی شد که آنها را به عالم ع راهنمایی کند: «(گفت: آنجا همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم؛ و به نشان قدم‌های خود جست‌وجوکنان بازگشتند)»، یا علم آنان را زیاد کند: «(داوود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد)».

پس از اینکه داوود ع از این رویداد فهمید که هیچ حکمی صادر نکند مگر پس از شنیدن از دو طرف دعوا، خداوند متعال او را خطاب قرار می‌دهد:

«ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند)».

ثم استفاد يوسف ع من هذه الحادثة قبل وبعد خروجه من السجن وهو في مسيرته التكاملية إلى الله ﴿وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (يوسف: ١٠٠).

یوسف ع در حالی که در مسیر تکاملی به سوی خداوند بود، از این حادثه، پیش و پس از بیرون آمدن از زندان استفاده می‌کند: «(و پدر و مادر را بر تخت فرا برد و همه در برابر او به سجده درآمدند. گفت: ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرده بود، شما را از بادیه به اینجا آورد. پروردگار من به هر چه اراده کند دقیق است، که او دانا و حکیم است)».

إذن، يوسف ع يقول: ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾، فالذي أخرج من السجن الله فقط لا غير، والذي جاء بأهله إلى مصر الله فقط لا غير، عمي يوسف ع لم يعد يرى إلا مسبب الأسباب، فمن ﴿ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ إلى أن الله فقط هو الذي (أَحْسَنَ بِي، أَخْرَجَنِي، وَجَاءَ بِكُمْ)، لم يعد يوسف يرى إلا الله، أما الملك الذي كان سبباً في خروجه من السجن، فلم يكن يوسف ليراه الآن، وهو الذي جاء بأهله من البدو ومع ذلك لا يرى نفسه، لقد انتقل يوسف ع إلى مرتبة أعلى وارتقى في ملكوت السماوات، لقد أصبح يوسف ع يرى بوضوح كامل انه لم يصب خيراً قط إلا من الله، ولم يصرف عنه سوءاً قط أحد سوى الله.

یوسف ع می‌گوید: «(ای پدر، این است تعبیر آن خواب پیشین من، که اینک پروردگارم آن را تحقق بخشیده است و چقدر به من نیکی کرده است آنگاه که مرا از زندان برهانید و شما را از بادیه به اینجا آورد)» ؛ بنابراین کسی که او را از زندان رهانید، خداوند بود و نه کس دیگر، کسی که خانواده‌اش را به مصر آورد، فقط خداوند بود و نه کس دیگر. چشم یوسف به روی اسباب و علت‌ها بسته شد و دیگر چیزی جز مسبب اسباب را ندید. از «(مرا نزد اربابت یاد کن)» تا فقط خداوند همان کسی است که «(به من نیکی کرد، مرا رهانید، و شما را آورد)» ؛ یوسف دیگر چیزی نمی‌دهد جز خداوند را. آن پادشاهی که سبب و وسیله‌ای در خارج شدنش از زندان بود، اکنون دیگر یوسف او را نمی‌دید. او همان کسی بود که خانواده‌اش را از بیابان آورد و با این وجود، خودش را نمی‌دید. یوسف ع به مرتبه‌ای بالاتر منتقل شد و در ملکوت آسمان‌ها ارتقا یافت. یوسف ع به گونه‌ای شد که به روشنی کامل می‌دید که به هیچ خیری نمی‌رسد، مگر از سوی خداوند، و هیچ کسی، شرّ و بدی را از او دفع نمی‌کند، مگر خداوند.

إذ ن يوسف عرف الحقيقة الآن، والذي يعرف الحقيقة يكون كحمامة الزاجل همها الرجوع إلى البيت الذي أُطلقت منه، وهكذا لم يكن دعاء يوسف ع في النهاية بعد أن أتاه الله الملك والعلم إلا توفني
 ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾
 (یوسف: ۱۰۱.)، فلأن يوسف عرف الحقيقة يريد أن يعود إلى الحقيقة التي عرفها والتي خرج منها، وهكذا يدعو الحسين ع في يوم عرفة (يوم معرفة الله): (إلهي أمرت بالرجوع إلى الآثار، فأرجعني إليك بكسوة الأنوار وهداية الاستبصار، حتى أرجع إليك منها كما دخلت إليها منك، مصون السر عن النظر إليها، ومرفوع الهمة عن الاعتماد عليها إنك على كل شيء قدير) (بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۲۲۶).

بنابراین اکنون یوسف حقیقت را شناخته است و کسی که حقیقت را بشناسد، مانند کبوتر نامه‌بری است که تمام سعی و تلاشش در جهت بازگشت به خانه‌ای که از آن آزاد شده است، می‌باشد. به این ترتیب در نهایت، دعای یوسف ع پس از اینکه خداوند به او فرمان‌روایی و علم عطا فرمود، جز این نبود که (....مرا

بمیران....): «(ای پروردگار من، مرا فرمان‌روایی دادی و مرا علم تعبیر خواب آموختی. ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت ولی من هستی. مرا مسلمان بمیران و به شایستگان ملحق فرما!)». از آنجا که یوسف حقیقت را شناخته است، می‌خواهد به حقیقتی که آن را شناخته و از آن خارج شده است، بازگردد. امام حسین ع نیز در روز عرفه (روز شناخت خداوند) اینچنین دعا می‌فرماید: «(خدایا! مرا به رجوع به آثار فرمان دادی، پس مرا به پوششی از انوار و هدایتی بصیرت‌جو به سوی خود بازگردان، تا از آنها به سویت بازگردم، همان طور که از آنها به بارگاہت راه یافتیم، با بازداشتن نهادم از نگاه کردن به آنها و برگرفتن همتم از اعتماد بر آنها، همانا تو بر هر چیز توانایی)».

﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (الذاریات: ۵۰).

«(پس به سوی خداوند بگریزید که من شما را از جانب او بیم‌دهنده‌ای آشکارم)».